

درباره هویت جنبش مستقل زنان

حشمت محسنی

ر. جلال آلیاری در اولین شماره گاهنامه تلنگر (چاپ آلمان) در مقاله‌ای تحت عنوان «فمینیسم، جنبش دموکراتیک یا سوسیالیستی؟ هدف خود را «تشریح این مسئله» قرار داده که ثابت کند جنبش فمینیستی نه به جنبش دموکراتیک بلکه به جنبش سوسیالیستی تعلق دارد. ساختار مقاله «فمینیسم، جنبش دموکراتیک یا سوسیالیستی؟» تشکیل شده از یک مقدمه که در آن با مرزبندی با درک سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها که می‌خواسته‌اند «با انگیزه مردسالارانه و برای تداوم بخشیدن به هژمونی مردانه در جنبش، به این مفهوم گرایش یافته و آن را فرموله کرده‌اند» و نقد «تئورسین‌های بورژوازی» که «خیلی ساده می‌خواسته جنبه مبارزه علیه خویش را پراکنده سازد.» آن گاه پس از ذکر این مقدمه نوبت به تشریح این تر می‌رسد که چرا جنبش فمینیستی به جنبش سوسیالیستی تعلق دارد. نویسنده در این رابطه دو دلیل ارائه می‌دهد اول این که مبارزه علیه مردسالاری با مبارزه علیه سرمایه‌داری در هم تنیده شده است.

دوم این که اصلاحات سیاسی - حقوقی برای تأمین منافع زنان اگر چه لازم است اما کافی نیست بنابراین جنبش فمینیستی باید با سرمایه‌داری درگیر شود و جنبشی که با سرمایه‌داری به مبارزه برخیزد یک جنبش سوسیالیستی است. در انتهای مقاله نویسنده به ذکر دو نکته اشاره می‌کند. یکی به این مسئله که به جنبش مستقل زنان اعتقاد و باور دارد. نکته دیگر آن‌که از نظر او «نیروهای متنوعی» سوژه اجرای سوسیالیسم هستند و طبقه کارگر تنها نیروی سازنده سوسیالیزم نیست، بنابر این جنبش فمینیستی، جنبش جوانان، محیط زیست نیز جزو نیروهای مبارزه برای سوسیالیزم تلقی می‌شوند. نگاهی به ساختار مقاله نشان می‌دهد، فلسفه وجودی این مقدمه آن است که فضای روانی برای نتیجه‌گیری مقاله را فراهم آورد. این مقدمه در ضدیت با مخالفان جنبش فمینیستی فضای احساسی خاصی بوجود می‌آورد تا زمینه پذیرش نتیجه‌گیری مقاله را تدارک ببیند. مقاله با یک بحث استدلالی در نقد نظر مخالفان فرضی خود هنوز فاصله قابل توجهی دارد. در بخش تشریح ترزهای ارائه شده توسط نویسنده نیز صرفاً احکام کلی صادر می‌شود و ارتباط بین ادعا و تحلیل گسسته است. نه مقدمه و نه تشریح ترزهای نوشته و نه نتیجه‌گیری آن با استدلال قانع‌کننده‌ای همراه نیست. با بررسی دقیق‌تر اجزاء این نوشته بهتر می‌توان این حقیقت را نشان داد.

خصلت جنبش مستقل زنان

برای این که بحث پیرامون خصلت جنبش زنان کانونی گردد، لازم است در ابتدا من به طور اثباتی درکم را از ماهیت این جنبش ارائه کنم. در این محور بحث، سؤال اصلی این است که جنبش مستقل زنان، به جنبش دموکراتیک تعلق دارد یا از خصلت سوسیالیستی برخوردار است؟ جنبش زنان باید مبارزه علیه کدام سلطه را در دستور کار خود قرار دهد تا بتواند به خصلت همگانی خود دست یابد؟ بی واسطه ترین و عمومی ترین مطالبه همه زنان کدام است؟

بین زنان با مردان از یک طرف و بین خود زنان از طرف دیگر مناسبات متعددی از روابط سلطه حاکم است اما پایه ای ترین، همگانی ترین و عمومی ترین مناسبات سلطه که همه زنان را جدا از مردان در بر می گیرد، سلطه جنسی است. ستم و سلطه جنسی خصلت رابطه همه مردان نسبت به همه زنان را نشان می دهد و به نحوی از انحاء از ستم های دیگر نظیر ستم طبقاتی، نژادی، ملی دامنه ی گسترده تری دارد. جنبش آزادی جنسی قبل از هر چیز یعنی جنبش رهایی و آزادی زنان از سلطه مردان. در این سطح از مبارزه همه زنان منافع مشترک دارند و می توانند اتحاد خود را در نفی سلطه جنسی حفظ کنند. سلطه جنسی نقطه وحدت بخش بین زنان است و می تواند بر عوامل دیگری که این اتحاد را تحت تأثیر قرار دهد فایق آید. و درست همین نقطه وحدت بخش است که خصلت جنبش فمینیستی را تعیین می بخشد نه عوامل دیگر. مبارزه علیه سلطه جنسی بنا به تعریف یک مبارزه عمومی و دموکراتیک است که به خاطر همین خصلت همگانی خود خصلت طبقاتی ندارد و با نفی سلطه طبقاتی فاصله معینی را حفظ می کند. این خصلت همگانی مبارزه زنان اگرچه دموکراتیک، ترقی خواهانه و بسیار ضروری است اما حاوی هیچ عنصر سوسیالیستی نیست. سوسیالیستی تلقی کردن این جنبش وجه مشخصه سلطه همگانی مردان بر زنان را نادیده می گیرد و مبارزه علیه آن را مختل می سازد. این حرف البته نباید بدان معنا فهمیده شود که جنبش مبارزه برای سوسیالیسم نسبت به سلطه جنسی بی تفاوت است و یا ارتباطی بین سلطه جنسی و سلطه طبقاتی وجود ندارد. بلکه این حرف بدین معنا است که محو سلطه جنسی و برابری شرایط زنان و مردان ساختار سرمایه را درهم نمی شکند. وجود سلطه جنسی نشان می دهد که سرمایه داری در خالص ترین وضعیت خود قرار ندارد و از مناسبات متعدد سلطه برای تعالی خود سود می جوید. در نتیجه برابری حقوقی - سیاسی دو جنس می تواند در چارچوب سرمایه داری تحقق یابد و دستیابی به این خواست مستلزم شکستن ساختار سرمایه نیست. سوسیالیسم اما قبل از هر چیز چارچوب سرمایه داری را در هم می شکند.

بنابر تعریف، جنبش سوسیالیستی، جنبشی است که با سرمایه‌داری تضاد ساختاری و ماهوی داشته باشد. جنبش سوسیالیستی، به جنبشی اطلاق می‌شود که برای دستیابی به خواست‌ها و مطالبات خود سیستم سرمایه‌داری را در هم شکند. سرمایه‌داری تاکنون از انواع نابرابری‌های جنسی، ملی، نژادی... برای بقا و ادامه موجودیت خود بهره برده است. اما استفاده از این نابرابری‌ها جزئی از ذات و ساختار سرمایه‌داری نیست و جزو عوامل کمکی برای موجودیت آن محسوب می‌شود. محو این نابرابری‌ها لزوماً و ضرورتاً با محو و نابودی سلطه طبقاتی همراه نیست و سرمایه‌داری اساساً با وجود و کارکرد این سلطه است که موجودیت دارد. سرمایه‌داری نظامی است که اساساً بر اجبار فرااقتصادی استوار نیست بلکه بر عکس بر نابرابری اقتصادی استوار است وجه مشخصه اصلی و تعیین کننده سرمایه‌داری همانا همین خصلت یاد شده است. بنابر این بحث بر سر رابطه سرمایه‌داری و پدرسالاری نیست هم چنان‌که بحث بر سر رابطه سرمایه‌داری با انواع دیگر سلطه نظیر سلطه ملی، نژادی نیست بحث بر سر تبیین رابطه بین این مجموعه مناسبات سلطه است. آن جا که نویسنده به‌درستی به نقش رابطه بین مردسالاری و سرمایه‌داری انگشت می‌گذارد اشکالی وجود ندارد. مسئله آن جا به گره بر می‌خورد که صرف پیوند بین این دو به نتیجه «هم هویتی» سرمایه‌داری و پدرسالاری منتهی شود. استفاده سرمایه‌داری از صنعت پورنوگرافی را نمی‌توان جزء شالوده سرمایه‌داری محسوب کرد. سرمایه‌داری زمان طولانی وجود داشته اما از صنعت پورنو در آن خبری نبوده است و قابل تصور است که در اثر مبارزات نیروهای مدافع دموکراسی این صنعت به عقب رانده شود. یا برابری دستمزد مستلزم نابودی ساختار سرمایه‌داری نیست برابری دستمزد زن و مرد نفس کارمزدی را در هم نمی‌شکند بلکه تازه آن را به وسط صحنه می‌آورد. عوامل یاد شده برای سوسیالیستی تلقی کردن جنبش فمینیستی جزء عوامل ضروری و عام سرمایه‌داری نیست. رابطه پورنوگرافی با سرمایه‌داری یک رابطه ذاتی و ضروری و عام محسوب نمی‌شود چرا که در همه اجزاء سیستم، به شکل ذاتی و عام وجود ندارد. وجود پورنوگرافی و استفاده شاخه‌ای از سرمایه‌داری از آن را نمی‌توان در سایر اجزاء سرمایه‌داری نشان داد. همین سرمایه‌داری حمایت همه زنان را به خود جلب نمی‌کند بلکه بخشی از زنان را در برابر بخش دیگر قرار می‌دهد.

بنابر این اگر مبارزه برای محو سلطه جنسی نقطه وحدت بین زنان تلقی می‌شود، اگر این مبارزه تنها زنان کارگر را شامل نمی‌شود و همه زنان را در بر می‌گیرد مبارزه علیه سلطه طبقاتی این وحدت را در هم می‌شکند و «وحدت منافع زنان در سطح مبارزه علیه سلطه جنسی به «تمایز منافع» در سطح مبارزه علیه

سلطه طبقاتي تبديل خواهد شد. مبارزه عليه سلطه طبقاتي تنها پروژه زنان و مردان کارگر است نه همه زنان. مخدوش کردن این دو سطح از مبارزه قبل از هر چیز نه به جنبش رهايي زنان از سلطه مردان کمک مي‌کند نه به جنبش طبقاتي زنان کارگر عليه سرمايه‌داري. اگر به‌خاطر سلطه جنسي نبايد سلطه طبقاتي را کم رنگ جلوه داد، به‌خاطر سلطه طبقاتي نیز نبايد ویژگی عام سلطه جنسي را در هاله‌اي از ابهام فرو برد. بنابر این در مبارزه عليه سلطه جنسي همه زنان منافع مشترك دارند در سلطه طبقاتي بخشي از زنان منافع ویژه‌اي دارند و حاضر نيستند با بقيه زنان در این مبارزه متحد شوند. به قول کولن «زن عام وجود ندارد بلکه زنان، آن يا این زن وجود دارد». (۱) این تفاوت‌ها را قبل از هر چیز در خود جنبش فمينيستي مي‌توان بخوبي مشاهده کرد. مثلاً آیا سوسيال فمينيست‌ها با ليبرال فمينيست‌ها يکسان مي‌انديشند؟ آیا از پايه اجتماعي واحدي تغذيه مي‌کنند؟ پاسخ قطعاً منفي است و درست نادیده گرفتن همین تفاوت‌هاست که نقطه وحدت و نقطه تجزيه جنبش زنان را نادیده مي‌گیرد و هر کدام از آن‌ها را در جایگاه واقعي خود قرار نمي‌دهد. يك گرايش انحرافي در تبين رابطه سلطه جنسي با انواع ديگر سلطه نظير سلطه طبقاتي، سلطه نژادي، سلطه ملي این است که هویت‌هاي ديگر زنان اهميت ندارد و تنها سلطه جنسي است که هویت اصلي زنان را تعيين مي‌کند. این گرايش به زنان همچون يك طبقه همگون مي‌نگرد به قول ژاک کرگوت از تشخيص سطوح مختلف سلطه ناتوان است. ژاک کرگوت در این باره مي‌گويد «هم چنین مي‌خواهم ترديد خود را در مورد مفهوم «جنس - طبقه» ابراز دارم. بدون ورود به بحث‌هايي که ممکن است درباره شيوه توليد خانگي مطرح شود، به نظر مي‌رسد کاملاً واضح است که این مساله در حوزه مردسالاري، استثمار و اجبار مي‌گنجد اما این تشخيص لزوماً بدین معنا نيست که زنان را به مثابه يك طبقه اجتماعي به حساب آوريم که بتوان درباره آن همان استدلالاتي را به کار برد که مارکس در مورد مبارزه طبقاتي به کار مي‌برد» (۲) بنابر این همان طور که مي‌توان از مرد کارگر و مرد بورژوا سخن گفت هم چنین مي‌توان از زنان کارگر و زنان بورژوا نیز ياد کرد.

گرايش ديگر اما سلطه جنسي را نادیده مي‌گیرد و تنها سلطه طبقاتي را مد نظر دارد. این دیدگاه همه چیز را به سلطه طبقاتي فرو مي‌کاهد و از مشاهده سطوح مختلف سلطه ناتوان است. این دیدگاه مبارزه زنان را زیر مجموعه طبقه کارگر مي‌فهمد و حل مسائل زنان را در گرو حل مسائل طبقه کارگر مي‌داند. در حالي که ستم جنسي نه تنها عمودي بلکه به شکل افقي نیز اعمال مي‌شود. يعني تنها مردان بورژوا نيستند که بر زنان ستم روا مي‌دارند بلکه مردان کارگر نیز بر زنان کارگر سلطه اعمال مي‌کنند. به علاوه ستم جنسي نه با تولد طبقه کارگر

بوجود آمده و نا با حاکمیت طبقه کارگر ضرورتاً از بین می‌رود. این ستم به‌خاطر «زن» بودن زنان اعمال می‌شود و انحصاراً بر آنان روا می‌شود. در ستم جنسی، زنان با هیچ نیرویی مشترک نیستند در حالی که در سایر ستم‌ها زنان با بخشی از مردان از سرنوشت مشترکی برخوردارند. من در این نوشته تلاش دارم فلسفه وجودی و وجه مشخصه هر یک از سطوح مبارزه علیه سلطه جنسی و سلطه طبقاتی را توضیح دهم. طبیعتاً دیوار چینی، مبارزه علیه سلطه جنسی و سلطه طبقاتی را از یک‌دیگر جدا نمی‌کند و در عالم واقعیت تداخل این سطوح مختلف مبارزه امر بدیهی و طبیعی تلقی می‌شود. از این رو تفکیک مبارزه علیه سلطه جنسی از مبارزه علیه سلطه طبقاتی نباید بدین معنا فهمیده شود که پس مبارزه برای سوسیالیسم و نیروی اجتماعی آن جنبش کارگری در مبارزه علیه پدرسالاری نقشی بعده ندارند. اتفاقاً مدافعان سوسیالیسم و جنبش کارگری باید پیش از همه و بیش از همه نیروهای دیگر برای محو سلطه جنسی تلاش ورزند. به عبارت دیگر امروزه مبارزه برای سوسیالیسم از مبارزه علیه پدرسالاری و مردسالاری جدا نیست. جنبش فمینیستی قبل از هر نیرویی در جنبش سوسیالیستی می‌تواند متحد طبیعی خود را جستجو کند. بنابراین مسئله زنان مسئله جنبش کارگری و جنبش مبارزه برای سوسیالیسم نیز هست اما عکس این رابطه صادق نیست. یعنی جنبش سوسیالیستی برای اهداف فمینیستی مبارزه می‌کند اما فمینیست‌ها برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کنند. این حرف البته بدین معنا نیست که سوسیال فمینیست‌ها در جنبش فمینیستی برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کنند. طبیعی است که این گرایش برای سوسیالیسم و برای اهداف کارگری تلاش می‌ورزند. اما می‌دانیم نه همه فمینیست‌ها سوسیال فمینیست هستند و نه سوسیال فمینیست‌ها معادل جنبش فمینیستی. به‌علاوه مبارزه سوسیال فمینیست‌ها لزوماً با همدلی و مبارزه جنبش کارگری همراه نیست. فقط سرمایه‌داران نیستند که از موقعیت فرو دست زنان بهره می‌برند بلکه علاوه بر آن‌ها کارگران مرد نیز در این رابطه از امتیازاتی برخوردارند. باید بیاد داشته باشیم که با اشتغال زنان، اتحادیه کارگری مردان، مخالفت فعالی از خود نشان داده است. (قابل توجه کسانی که از طبقه کارگر درک اسطوره‌ای دارند). مبارزه مردان کارگر انگلیس با اشتغال زنان و بهره‌برداری از کار خانگی زنان داستان غمانگیزی دارد، که البته پرداختن به آن جای خود را می‌طلبد.

جنبش فمینیستی به کدام جبهه تعلق دارد؟

اکنون ضروری است که تزه‌های نویسنده را مورد بررسی قرار دهیم. اولین تزنویسنده برای این‌که ثابت کند جنبش فمینیستی به اردوی سوسیالیستی تعلق دارد، رابطه مردسالاری با نظام سرمایه‌داری است. او در این باره چنین می‌نویسد:

« جنبش زنان جنبشی است علیه مردسالاری و نظام سرمایه‌داری چه به لحاظ تاریخ شکل‌گیری آن و چه به لحاظ وضعیت مشخص کنونی‌ش یک نظام مردسالار محسوب می‌گردد، سرمایه‌داری علی‌رغم تحولات بسیار همچنان یک نظام مردسالار باقی مانده و بر آن پایه ایستاده است. جنبش زنان بنا به فرض یک جنبش موثر و بنیانی علیه نظام مردسالار است. مردسالاری نه معلق در هوا، بلکه متجسم در یک نظام اجتماعی مشخص و مسلط است و طبعاً نمی‌تواند علیه آن نظام به مبارزه برخیزد و جنبشی که علیه نظام سرمایه‌داری می‌جنگد چیزی جز جنبش سوسیالیستی نیست ... سرمایه‌داری هر چقدر هم که جامعه آزادی باشد باز هم به لحاظ فرهنگی و اجتماعی بر روابط سلطه تکیه زده و از بازسازی و بازتولید روابط سلطه سود می‌برد و خود را تداوم می‌بخشد ... جنبش زنان نیز نمی‌تواند در برابر دفاع سرمایه‌داری از روابط سلطه عصیان نکند».

در این تز نویسنده ۲ نکته وجود دارد.

۱- مردسالاری و سرمایه‌داری چنان در هم تنیده و بر هم استوارند که تفکیک آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

۲- جنبش زنان نیز نمی‌تواند در برابر منافع سرمایه‌داری از روابط سلطه عصیان نکند.

اکنون بگذارید تك تك نکته‌ها را مورد ملاحظه قرار دهیم. در باره نکته اول باید گفت تردیدی نیست که مردسالاری به این نظام‌های اجتماعی خدمت می‌کند و از طریق آن‌ها نیز تا حدودی خود را بازتولید می‌کند. این بازتولید در این یا آن نظام طبقاتی می‌تواند از ویژگی‌ها و مختصات خاصی برخوردار باشد و در بطن آن‌ها می‌تواند به شکل‌های مختلفی ابعاد گسترده یا سیر نزولی پیدا کند. معهذا رابطه مردسالاری با نظام‌های اجتماعی – طبقاتی را نمی‌توان انکار کرد. اما سئوالی که بلافاصله مطرح می‌شود این مسئله است که رابطه مردسالاری به نظام اجتماعی سرمایه‌داری يك رابطه ذاتی، ضروری و عام است یعنی موجودیت یکی در گرو موجودیت دیگری است. به عبارت دیگر سرمایه‌داری است که مردسالاری را بوجود آورده، آنرا پرورش داده یا این که مردسالاری است که سرمایه‌داری را آبیاری کرده و به آن موجودیت بخشیده است. نگاهی به تاریخ شکل‌گیری مردسالاری و تکوین نظام سلطه جنسی نشان می‌دهد که موجودیت آن بسیار طولانی‌تر و قدیمی‌تر از موجودیت سرمایه‌داری بوده است. این نکته‌ای است حتی نویسنده آن‌جا که می‌گوید: «روابطی که نه با سرمایه‌داری بلکه بسیار قبل از موجودیت آن شکل گرفته» به آن اعتراف می‌کند. سرمایه‌داری اکنون ۵۰۰ سال است که متولد شده، رشد یافته و به بقای خود ادامه می‌دهد. در حالی‌که روابط سلطه جنسی به قدمت روابط سلطه طبقاتی قبل از سرمایه‌داری است و حتی ردپای آن‌را می‌توان

در نظام اشتراکي اوليه نيز نشان داد. به علاوه اين ساده‌لوحی است که فکر کنیم با سرنگونی نظام سرمایه‌داری روابط سلطه جنسی، فرهنگ مردسالاری نیز با آن از بین می‌رود. نگاهی به تجربه جوامع نوع شوروی نشان می‌دهد که روابط سلطه جنسی نه تنها از بین نرفته‌اند بلکه موجودیت و بقای خود را حفظ کرده‌اند. با هر تحلیلی که از نظام شوروی داشته باشیم اشتغال نسبتاً کامل زنان در این جوامع را نمی‌توانیم انکار کنیم. در این جوامع سلطه طبقاتی سرمایه‌دارانه بر زنان تا حدود زیادی از بین رفته بود مع‌هذا تبعیض نسبت به موقعیت اجتماعی زنان به حیات خود ادامه داده بود. ملاحظات سیمون دوبوار در دیدار از شوروی نکات بسیار جالبی را روشن می‌کند. او می‌گوید: «همه زنان شوروی کار می‌کنند و آن‌هایی که کار نمی‌کنند (همسران بلندپایگان و مردان مهم دیگر) از سوی زنان دیگر، سرزنش می‌شوند. زنان شوروی از این‌که کار می‌کنند بسیار به خود می‌بالند. آن‌ها مسئولیت‌های شایان توجه سیاسی و اجتماعی دارند و از این مسئولیت‌ها برآستی آگاهند ... از سوی دیگر وضعیت شرم‌آور یکسانی در شوروی، همانند جاهای دیگر، وجود دارد که جنبش‌های زنان هم‌اکنون با آن‌ها پیکار می‌کنند: کار خانگی و سرپرستی از کودکان، در شوروی هم کار ویژه و انحصاری به شمار می‌آید ... آن‌ها آن سوسیالیسمی که انسان را دگرگون می‌سازد و رویای مارکس هم بوده را بدست نیاورده‌اند. کاری که ایشان کرده‌اند تنها دگرگون کردن مناسبات تولید بوده است. ولی با گذشت زمان ما در می‌یابیم که برای دگرگونی مردم تغییر مناسبات تولید، به تنهایی بسنده نیست. بدینگونه با همه سیستم اقتصادی متفاوت، نقش سنتی هنوز به مردان و زنان برمی‌گردد، (۳) با توجه به ملاحظات بالا نه از نقطه نظر تئوریک و نه از نقطه نظر تجربی رابطه تفکیک‌ناپذیر مردسالاری با سرمایه‌داری يك اصل قابل تأیید نیست این حقیقت را می‌توان در تکوین پدرسالاری قبل از پیدایش سرمایه‌داری و بقای سلطه جنسی بعد از سرمایه‌داری مشاهده کرد. در اروپا به طور نسبی در نظام مردسالاری تحول ایجاد شد اما به هیچ وجه با تغییر ساختار سرمایه ملازمه نداشته است یا حمله به نظام سلطه طبقاتی لزوماً به محو سلطه جنسی در شوروی منتهی نشده است. بنابر این می‌توان بطلان تز اول مبنی بر تفکیک پدرسالاری و سرمایه‌داری را اعلام کرد چرا که موجودیت یکی الزاماً و ضرورتاً با موجودیت دیگری همراه نیست و تفکیک این دو نظام امکان‌پذیر است و رابطه آن دو يك رابطه عرضی، غیر ماهوی و غیر ضروری است. جولیت میچل حق دارد وقتی می‌گوید «سرنگونی اقتصاد سرمایه‌داری و مبارزه سیاسی در این رابطه به خودی خود به معنای دگرسازی ایدئولوژی پدرسالاری نیست.» (۴) من تاکنون تلاش داشتم استقلال نسبی مردسالاری را از سرمایه‌داری نشان دهم. اما واقعیت این است که بین این دو رابطه معینی نیز

وجود دارد. این درست است که پدرسالاری و سرمایه‌داری هر کدام از اجزاء مستقل و خاص خود برخوردارند اما موجودیت هر يك از اجزاء سیستم پدرسالاری به عناصر سیستم سرمایه‌داری نیاز دارد و برای تداوم بقای خود به رابطه متقابل با آن مشروط می‌شود. این رابطه متقابل اما استقلال دو سیستم را نفی نمی‌کند بلکه کیفیت خاصی به آن‌ها می‌بخشد. معهذا نکته مهم در رابطه متقابل پدرسالاری با سرمایه‌داری این است که عناصر هر يك از این دو سیستم انگیزه یکسانی در بهره‌برداری از عناصر یکدیگر ندارند. هارتمن انگیزه و علایق متفاوت پدرسالاری و سرمایه‌داری را چنین توضیح می‌دهد: «در جوامع سرمایه‌داری رابطه‌ای محکم و پایدار بین سرمایه و پدرسالاری موجود است. اما با درک روشنی از مفهوم پدرسالاری و شیوه تولید سرمایه‌داری می‌توان فهمید پیوند پدرسالاری و سرمایه اجتناب‌ناپذیر نبوده است. علت را می‌توان چنین توضیح داد که مردان و سرمایه‌داران اغلب علائق متضادی بویژه در رابطه با استفاده از نیروی کار زنان دارند. یکی از راه‌هایی که بدان وسیله می‌توان تضاد را نشان داد این است: اکثریت مردان حضور زنان را در خانه برای دریافت خدمات شخصی ترجیح می‌دهند، تعداد کمتری از مردان که سرمایه‌دار هستند زنان را (و البته نه زنان خودشان را) برای کار در بازار کار می‌خواهند» (۵) البته دستیابی به خدمات شخصی یا بقول هیلاری لاند «شیفت مضاعف» (۶) با محروم کردن زنان از بازار کار تامين نمی‌شود به علاوه همین هدف با وجود اشتغال زنان نیز توسط مردان پیگیری می‌شود. ستم جنسی بخاطر «زن» بودن زنان انحصاراً بر آن‌ها تحمیل می‌شود. در حالیکه ستم طبقاتی همه زنان را در بر نمی‌گیرد.

اکنون نکته دومی را که در تز نویسنده طرح شده مورد بررسی قرار دهیم. بر مبنای اعتقاد نویسنده «جنبشی که علیه نظام سرمایه‌داری می‌جنگد چیزی جز جنبش سوسیالیستی نیست.» این تز اما بسیار عامیانه و در عین حال حاوی هیچ عنصری از دقت نیست. هر جنبش سوسیالیستی ضرورتاً ضد سرمایه‌داری است. اما هر جنبش ضد سرمایه‌داری لزوماً سوسیالیستی نیست. همین حقیقت را می‌توان درباره جنبش کارگری نیز مطرح کرد. مبارزه سوسیالیستی بدون نیرو و مبارزه جنبش کارگری ناممکن است، اما هر مبارزه جنبش کارگری لزوماً و ضرورتاً سوسیالیستی نیست. آیا مبارزه اتحادیه‌های کارگری علیه سرمایه‌داری خصلت سوسیالیستی دارند؟ تأیید این سؤال قبل از هر چیز آبکی بودن سوسیالیسم مدعی را نشان می‌دهد. با توجه به این حقایق درباره خصلت‌بندی جنبش‌های اجتماعی باید به این نکته توجه کرد که مبارزه علیه سرمایه‌داری با چه پلاتفرمی صورت می‌گیرد. همه می‌دانند که جنبش اسلام‌گرایی از زاویه ارتجاعی با سرمایه‌داری مبارزه می‌کند. جنبش فمینیستی نیز با نظام سرمایه‌داری تضادهایی

معیني دارد و علیه این نظام به مبارزه بر می‌خیزد اما زاویه و جهت مبارزه جنبش فمینیستی يك مبارزه دموکراتيك و همگانی است و ساختار سرمایه‌داری را در هم نمی‌شکند. اتفاقاً هر چه پیرایه‌ها و زنگارهای روابط دیگر سلطه از دامن سرمایه‌داری زدوده شود چهره کریه سرمایه‌داری روشن‌تر از آفتاب نیمه روز خود را نشان می‌دهد.

بالاخره نکته دیگری که نویسنده بر روی آن تاکید دارد این مطلب است که «سرمایه‌داری هر چقدر هم که جامعه آزادی باشد باز هم به لحاظ فرهنگی و اجتماعی بر روابط سلطه تکیه زده و از بازسازی و بازتولید روابط سلطه سود می‌برد و خود را تداوم می‌بخشد. بنابراین نمی‌تواند در برابر مبارزه علیه روابط سلطه بی‌تفاوت بماند همچنان‌که جنبش زنان نیز نمی‌تواند در برابر دفاع سرمایه‌داری از روابط سلطه عصیان نکند.» نویسنده با این دلیل چه چیزی می‌خواهد بگوید؟ این که سرمایه‌داری از روابط جنسی استفاده می‌کند حقیقتی است که نمی‌توان با آن مخالفت ورزید. در این که جنبش فمینیستی نیز با استفاده سرمایه‌داری از روابط جنسی مبارزه می‌کند نیز تردیدی وجود ندارد و اساساً یکی از علل وجودی مبارزه جنبش فمینیستی همین مسئله است. اما مبارزه جنبش فمینیستی با بهره‌برداری سرمایه‌داری از روابط جنسی چه ربطی به سوسیالیسم دارد؟ آیا این که اصلاً با خود سرمایه‌داری است که این مبارزه بوجود می‌آید. مبارزه جنبش فمینیستی با موضوع مورد استفاده سرمایه‌داری چه ربطی به مبارزه با فاعل این مسئله دارد؟ این مخالفت با نفس موجودیت سرمایه‌داری است یا با وجود سلطه جنسی در سرمایه‌داری؟ چنان که می‌بینیم نوشته با يك مقدمه درست شروع می‌شود اما نتیجه‌گیری از مقدمه گسست می‌کند و ارتباط منطقی آن‌ها پاره می‌شود. در تصور نویسنده سلطه جنسی از هیچ قلمروی مستقلی برخوردار نیست و مبارزه با آن به خاطر خدماتی است که به بازتولید سرمایه‌داری ارائه می‌کند. نویسنده با وجود اینکه با درك مارکسیسم سنتی که سلطه جنسی را به نظام طبقاتی تقلیل می‌دهد مرزبندی می‌کند اما همه تحلیل او در چارچوب مارکسیسم سنتی ارائه می‌شود.

نویسنده برای این که ثابت کند که جنبش مستقل زنان خصلت سوسیالیستی دارد تنها به دلایل نظری متوسل نشده بلکه علاوه بر آن‌ها به تجربه عملی جنبش زنان نیز استناد کرده است. تز دوم نویسنده اساساً بر روی همین نکته استوار است. تز دوم می‌گوید «واقعیت جنبش زنان زمانی روشن‌تر می‌گردد که فرض کنیم این جنبش به نحو موفقیت‌آمیزی حقوق سیاسی مورد مطالبه خویش را بدست آورد ... دقیقاً در این نقطه، سئوالی که مطرح می‌شود آن است که جنبش زنان این حقوق و آزادی‌ها را برای چه می‌خواهد؟ ... مسائلی که ریشه در تاریخ

دارند و نه با شعار و حرف بل که با برنامه ریزی و جابجا کردن سیاست‌ها و الویت‌ها قابل حل‌اند. مسائلی که حل آن‌ها جز با درگیری با مکانیسم سود و زیر پا گذاشتن فراتر رفتن از منافع بورژوازی و سرمایه‌داری نمی‌تواند میسر شود برای همین است که سال‌هاست حق رأی زنان در بسیاری از کشورهای جهان به حقی غیر قابل انکار و تعرض تبدیل شده ولی دستمزد برابر برای زن و مرد هنوز بدست نیامده است. چرا؟ تنها بدین دلیل ساده که دستمزد برابر در ازای کار برابر مستقیماً با منافع سرمایه درگیر می‌شود و بس.» در بررسی این تر نویسنده به چند نکته باید اشاره کرد:

اولاً این که اصلاحات سیاسی - حقوقی بخشی از منافع زن‌ها را تأمین می‌کند و همه خواست‌های آن‌ها را تأمین نمی‌کند واقعی است غیر قابل تردید. اما سؤال این است که آیا همه زنان در تأمین منافع اقتصادی مبارزه مشترکی به پیش می‌برند؟ انکشاف مبارزه از اصلاحات سیاسی - حقوقی به تغییرات ساختاری خواست زنان کارگر و زحمتکش است اما می‌دانیم برای دستیابی به این هدف همین توده محروم زنان باید با بخشی از زنان دست به مبارزه زنند. و سازماندهی چنین مبارزه‌ای قبل از هر چیز مستلزم این است که تشکل مستقل زنان را تجزیه کنیم و بخشی از آن‌ها را در برابر بخش دیگری سازماندهی کنیم. چه کسی گفته است که فراتر رفتن از اصلاحات سیاسی - حقوقی درخواست مشترک همه زنان است. اگر به واقعیت تجربی نیز مراجعه کنیم آیا نویسنده می‌تواند يك نمونه ارائه دهد که جنبش مستقل زنان، مبارزه متحدی را برای دستیابی به این هدف سازمان داده باشد. ثانیاً با «جابجا کردن سیاست‌ها و الویت‌ها» با «برنامه ریزی» بتوان مسائلی را که ریشه در تاریخ دارند حل کرد دنیا قابل تحمل‌تر از این جهنمی بود که هم‌اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم. معضل زنان فقدان برنامه، مخدوش بودن سیاست‌ها و الویت‌ها نیست، فقدان جنبش میلیونی زنان، آگاه و مستقل است تا بتواند ساختارهای پدرسالارانه از نظام سرمایه‌داری در هم بشکند. ثالثاً اگر دستیابی به دستمزد برابر در ازای کار برابر مردان و زنان با مانع ساختاری روبرو نیست و برابری دستمزد در چارچوب همین سرمایه‌داری قابل تصور است، چه کسی گفته است که مبارزه برای دستمزد برابر زنان و مردان يك مبارزه سوسیالیستی است؟ آندره میشل درباره تحقق این شعار چنین می‌گوید: «در قلمرو دسترسی به کار و برابری دستمزدها، ابتکار عمل در مبارزه به دست زنان کارگر و کارمند افتاد تا حق کار خود را در درون بحران حفظ و رعایت قوانین تساوی‌گرا (مزد برابر در مقابل کار برابر) را که در ایالات متحده و اروپا تحت فشار روزافزون فمینیست‌ها به دست آمده بود بقبولانند. در ایالات متحده، فمینیست‌ها در

۲۸ ایالت برای بوجود آوردن برابری حقوق که برابری در تمامی قلمروها را برای هر دو جنس مد نظر داشت مبارزه پرشوری به راه انداختند» (۷).

چنان که مشاهده می‌کنیم دلایل طرح شده توسط نویسندگان هیچ کدام پیوند ذاتی، ضروری و عام با سرمایه‌داری ندارند و با مشخصه عارضی، دوره‌ای، غیر ضروری می‌توان آن‌ها را فرمول‌بندی کرد. در این جا توضیح يك نکته اما ضرورت دارد. در دهه ۶۰ عده‌ای از فمینیست‌ها تلاش کردند از طریق تشریح کار خانگی رابطه ضروری بین سرمایه‌داری و سلطه جنسی را نشان دهند. آنها با توضیح نقش کارخانگی و تأثیر آن در ایجاد ارزش، تلاش کردند رابطه ساختاری سرمایه‌داری و پدرسالاری را تبیین کنند. بر طبق دیدگاه این دسته از فمینیست‌ها سرمایه‌داری برای کسب ارزش اضافی ناگزیر به استخدام نیروی کار کارگر است. در قرارداد کار بین کارگر و سرمایه‌دار، او ناگزیر است ارزش نیروی کار کارگر را بپردازد، اما سؤال این است که ارزش نیروی کار چگونه تعیین می‌شود؟ پاسخ این سؤال این است که ارزش نیروی کار از طریق تأمین وسایلی که در بازتولید نیروی کار لازم است مشخص می‌شود. هر کارگر برای تولید، قوای معینی را مصرف می‌کند که برای بازتولید آن به مصرف وسایل معیشتی که بتواند نیروی کار را احیاء کند احتیاج دارد. این «نیازمندی‌های طبیعی ... خوراک، پوشاک، سوخت، مسکن» را شامل می‌شود. به علاوه در تعیین ارزش نیروی کار فاکتور «تاریخی - معنوی» نیز دخالت دارد که ویژگی آن در این یا آن جامعه با هم فرق دارد. عنصر مهم دیگر در بازتولید نیروی کار تولید، تولید نسل است که به قول مارکس «صاحب نیروی کار میرنده است. پس اگر بنا به مقتضای تبدیل مستمر پول به سرمایه وجود مستمر نیروی کار در بازار نیز لازم است، آنگاه ضروری است که فروشنده نیروی کار، جاوید گردد، هم چنانکه هر فرد زنده‌ای بوسیله توالد و تناسل خویشتن را جاویدان می‌کند» (۸). نیروهای کاری که در نتیجه فرسودگی و مرگ از بازار بیرون کشیده می‌شوند همواره بایست با تعداد لااقل برابری از نیروهای جدید کار جبران گردند. بنابراین مجموعه وسایل معیشتی که برای تولید نیروی کار ضرور است، شامل وسائل زندگی جانشینان آن یعنی اولاد کارگران نیز می‌شود تا بدین طریق این نژاد کالاداران ویژه در بازار جاویدان بماند.» چنانکه مشاهده می‌کنیم سرمایه‌دار می‌بایست برای بازسازی نیروی کار همه ملزومات بازتولید را در نظر گرفته و در تعیین دستمزد آن‌ها را مورد ملاحظه قرار دهد. از مجموعه عوامل بازتولید نیروی کار، بخشی از این روند در خانه باید تأمین شود. کارهایی نظیر بچه‌داری، نظافت، خانه‌داری، آشپزی، شستشوی لباس ... جملگی در خدمت بازتولید نیروی کار قرار دارند و سرمایه‌دار درست به همین بخش از بازسازی نیروی کار، دستمزد پرداخت نمی‌کند و از کار خانگی بصورت رایگان استفاده می‌کند. این بخش از

بازسازی نیروی کار توسط زنان صورت می‌گیرد و هر جا که استثمار طبقه کارگر وجود دارد به عنوان بخش ضروری بازتولید نیروی کار این پدیده مشاهده می‌شود. این بحث در دهه ۶۰ و ۷۰ توسط پاره‌ای از فمینیست‌ها مطرح گردید. آنها معتقد بودند که برای رهایی زنان، مبارزه با سرمایه‌داری جدا از مبارزه با کارخانگی نیست. به علاوه در رابطه با ماهیت کار خانگی بحث‌های دامنه‌داری بین فمینیست‌ها صورت گرفت. مثلاً در رابطه با این که خود کار خانگی ارزش ایجاد می‌کند یا نه، دو نظر وجود دارد. یک نظر معتقد است که کارخانگی ارزش ایجاد نمی‌کند بلکه در تکوین ارزش نقش دارد. مثلاً «سکومپ معتقد است خانه‌داری کار است. هر چند به سبب «بی‌مزد بودن» نامرئی به نظر می‌رسد ولی باید وجهی از تولید نظام سرمایه‌داری به حساب آید، چون به سرمایه‌دارها امکان می‌دهد نیروی کار مردان را بیشتر استثمار کنند و از این راه ارزش اضافی بیش‌تری بدست آورند. اما کار خانگی ارزش اضافی تولید نمی‌کند و در نتیجه تصور پیروی آن از قانون ارزش اضافی نادرست است. اما از سوی دیگر تولیدکننده شکلی از ارزش است.» نظر دیگر عکس این نگرش می‌پندارد و بر آن است که کارخانگی به واقع کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند. مثلاً دلاکوستا و جیمز بر آن بودند که «کارخانگی زنان به واقع کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند. زنان نیازی به ورود به نیروی کار تولیدی ندارند، زیرا خود بخشی از این نیرو هستند.» با هر یک از تفسیرهای ارائه شده که موافق باشیم این بخش از فمینیست‌ها تلاش کرده‌اند که پیوند کار خانگی را با سرمایه‌داری بصورت ذاتی و ماهوی نشان دهند و رهایی زنان را از مبارزه توأمان علیه کارخانگی و سرمایه‌داری نتیجه‌گیری کنند. تحقیقات اخیر پیرامون کار خانگی و رابطه آن با سرمایه‌داری اما صحت همین دیدگاه‌ها را نیز به چالش طلبیده است. مثلاً بن فاین رابطه خانواده و سرمایه‌داری را به سه دوره تقسیم می‌کند.

دوره اول که آن را تابعیت صوری خانواده نام‌گذاری می‌کند و با ورود گسترده زنان و کودکان به بازار کار مشخص می‌شود. در این دوره که به لحاظ زمانی به اوان پیدایش سرمایه‌داری برمی‌گردد، کار دستی به کار ماشینی غلبه دارد، ساعات کار اضافی کولاک می‌کند و ارزش اضافی مطلق استخراج می‌شود.

دوره دوم که با عنوان تابعیت واقعی خانواده به سرمایه مشخص می‌شود، در روند تولید تغییراتی صورت می‌گیرد. در این دوران ماشین‌یزم به کار دستی غلبه دارد. ساعات کار ثابت می‌شود، بازدهی تولید بالا می‌رود و استخراج ارزش اضافی نسبی غلبه دارد. این دوران که از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست را در بر می‌گیرد در ساختار خانواده تغییراتی را ایجاد می‌کند. زنان عموماً در خانه ماندگار

می‌شوند و به نگهداری بچه که امر مهمی تلقی می‌شود می‌پردازند و در ساختار خانواده تک‌مزدآور برجسته است.

دوره سوم که با تابعیت اجتماعی خانواده مشخص می‌شود با دخالت دولت در بازتولید سرمایه مترادف است و تعهدات اجتماعی دولت گسترش قابل توجهی پیدا می‌کند. این دوران از دهه هفتاد شروع شده و بر خلاف تصور نویسندگان مقاله نه تنها با «بازگشت زنان به خانه» همراه نیست بلکه بر عکس با گسترش کمیت زنان شاغل توأم است. در این دوره کار آموزشی - بهداشتی، نگهداری از کودکان در قالب مهد کودک‌ها گسترش پیدا می‌کند و اهمیت کار خانگی را کاهش می‌دهد. در این دوران ساختار خانواده از تک‌مزدآور به دو‌مزدآور تحول پیدا می‌کند. مثلاً در آماري که دیوید کوتر ارائه داده در سال ۱۹۴۸، ۷۳۲٪ زنان به کار مشغول بوده‌اند در حالیکه در سال ۱۹۹۲، ۹۵۷٪ زنان به کار اشتغال داشته‌اند. بر طبق همین آمار در سال ۱۹۹۲، ۶۶٪ خانواده‌ها دو‌مزدآور بوده‌اند. دیوید کوتر دلایل این پدیده را تمام شدن ذخیره نیروی کار، مهاجرت روستا به شهر، کاهش مرگ و میر و بالا رفتن بارآوری از یک طرف و کاهش مزد واقعی از طرف دیگر و بالاخره انتقال کارخانگی به امور اجتماعی می‌داند. بن‌فاین این پدیده را در سطح عمیق‌تری مورد بررسی قرار داده و کاهش کار خانگی را محصول دخالت دولت در اقتصاد، مبارزه زنان برای دستیابی به حقوق برابر و تغییر در ساختار جمعیت می‌داند. آن‌اوکلی در کتاب خود تحت عنوان «زن خانه‌دار» به بررسی مشابهی از رابطه کارخانگی و مراحل تاریخی دست زده است. نتایج تحقیقات وی بقرار زیر است. او کارخانگی و تغییر موقعیت زنان را به ۳ دوره تقسیم می‌کند:

۱- ۱۸۴۰ - ۱۷۵۰: دورانی که خانواده به مثابه واحد تولید بیش از پیش جای خود را به واحدهای تولید در کارخانه می‌داد... این دوره به تدریج زنان بافنده و ریسنده‌ی سابق در کارخانجات نساجی به کار گرفته شدند. در ابتدا کل یک خانواده استخدام می‌شد و کودکان زیر نظر والدین در کارخانه به کار می‌پرداختند.

۲- ۱۹۱۴ - ۱۸۵۰: کاهش اشتغال زنان متأهل در خارج از خانه با رشد این نگرش توأم شد که زنان بنابر طبیعت خود به امور خانه برسند. از میان رفتن مشاغل سنتی و محدودیت کار کودکان در زندگی و یک‌پارچگی خانواده بحرانی پدید آورد و منتج به تقسیم کار میان زن و شوهر شد.

۳- ۱۹۵۰ - ۱۹۱۴: رشد بیکاری زنان و پیدایش نقش زن خانه‌دار به عنوان نقش اصلی زنان. در این دوره وابستگی زن به مرد به واقعیتهای پذیرفته شده بدل شد و به طور هم‌زمان زنان نیز در زمینه‌ی حقوق سیاسی و قانونی دستاوردهایی داشتند. گرایش جدیدی در حال شکل‌گیری بود: تلفیق نقش زن خانه‌دار و

شاغل، جنگ این روند را تشدید کرد. در آغاز جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ بیش از ۵،۳ میلیون زن نان‌آور خانه بودند. جنگ ۱۰۷ میلیون زن دیگر را به بازار کار کشاند. «نتایج تحقیقات دیویدکوترز و بن فاین از یکطرف و آن اوکلی از طرف دیگر با این که هر کدام دارای ویژگی‌های مشخص به خود است، معه‌ها در این که اهمیت کارخانگی دارد رو به کاهش می‌رود در هر دو تحقیق تأیید شده است. تردیدی نیست که این امر را باید بطور نسبی فهمید و نباید درباره ابعاد آن به دیدگاه مطلق‌گرایانه درغلطید. جمع‌بندی کنم از تر "در هوا نبودن سلطه جنسی" نباید ضرورتاً به هم هویتی سلطه جنسی و سلطه طبقاتی رسید. سلطه جنسی لزوماً و ضرورتاً با سلطه طبقاتی همراه نیست و می‌تواند حتی در جامعه‌ای که سلطه طبقاتی در هم شکسته شده است به بقای خود ادامه دهد. برابری دستمزد زنان با مردان هنوز با نفي مناسبات مالکیت فاصله معینی دارد که یکسان پنداشتن آن مبارزه علیه هر دو جنبش را با اختلال مواجه می‌کند.

در پایان مقاله «فمینیسم جنبش دموکراتیک یا سوسیالیستی؟» نویسنده ضروری می‌بیند بر روی «دو نکته تأکید» کند. اول اینکه نویسنده مطرح می‌کند «هویت سوسیالیستی یا تعلق جنبش زنان به جبهه سوسیالیسم به هیچ وجه به معنای نفي سازمان یابی مستقل آن نیست.» بررسی این اعتقاد و باور نویسنده اما نشان می‌دهد که دفاع از تشکل مستقل زنان با درک روشنی از رابطه سلطه جنسی و سلطه طبقاتی توأم نیست مرزهای استقلال این دو در نظام فکری نویسنده شدت مخدوش است. به عبارت دیگر با تداخل مبارزه طبقاتی با مبارزه علیه سلطه جنسی نویسنده نه از مبارزه سوسیالیستی می‌تواند به خوبی دفاع کند و نه از مبارزه فمینیستی علیه سلطه مردان. دوم اینکه نویسنده معتقد است مبارزه برای سوسیالیسم تنها به نیروی جنبش کارگری منحصر نمی‌شود و «سوسیالیسم پروسه چندگانه‌ای است که نیروهای متنوعی آنرا واقعیت می‌بخشند.» وقتی برابری دستمزد مردان با زنان يك مبارزه ضد سرمایه‌داری و بر طبق منطق نویسنده سوسیالیستی تلقی شود، وقتی همه زنان، همه جوانان، همه طرفداران محیط زیست نیروی مبارزه برای سوسیالیسم تلقی شوند، معلوم است که پلاتفرم این سوسیالیسم چیزی جز میانگین مطالبات این نیروها نباید محسوب شود. طرفداران سنتی مارکسیسم دوست داشتند همه پدیده‌ها را به سلطه طبقاتی پیوند زنند و از درجه طبقات به مسائل بنگرند. طرفداران نواندیش چپ اما میله را چنان بر روی توجه به مسایل غیر طبقاتی خم کرده‌اند که سوسیالیسم در حد برابری دستمزد زنان و مردان تقلیل داده شده است.

منابع:

۱. زنان، فراتر از دوگانگی و وحدت فرانسوازکوان، ترجمه محمد پوینده.
۲. ملاحظات دربارہ مبارزه طبقاتی ژاک کرگوت، ترجمه بهزاد مشیری.
۳. سیمون دوبوار سخن می‌گوید.
۴. روانکاوی فمینیسم، جولیت میچل.
۵. پیش به سوی یک اتحاد مترقی‌تر، هایدی هارتمن.
۶. اسطوره نان‌آور مرد، هیلاری لاند.
۷. جنبش اجتماعی زنان، آندره میشل.
۸. سرمایه کارل مارکس.